به نام خدا

توله‌هایم کجاست؟

نویسنده: لیلا عزیزی

سرشناسه : عزیزی، لیلا، ۱۳۵۰ -
عنوان و نام پدیدآور : توله‌هایم کجاست؟/ نویسنده لیلا عزیزی؛ تصویرگر حسنا شرفی.
مشخصات نشر : مشهد: ارسطو، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری : ۲۴ ص.: مصور(رنگی).
شابک : ۰-۲۵۶-۴۳۲-۶۰۰-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
یادداشت : گروه سنی: ج.
موضوع : سگ‌ها -- داستان
موضوع : Dogs -- Fiction
موضوع : انسان و حیوان
موضوع : Human -- animal communication
موضوع : داستان‌های فارسی
موضوع : Persian fiction
شناسه افزوده : شرفیحسنا ۱۳۷۰-، تصویرگر
رده بندی دیویی : ۱۳۹۷ ت۵۸۸ع۵۹۹/۷۴دا
شماره کتابشناسی ملی : ۵۳۶۲۱۰۳

نام کتاب : توله‌هایم کجاست؟
نویسنده : لیلا عزیزی
ناشر : ارسطو (چاپ و نشر ایران)
طراح و تصویرگر: حسنا شرفی
تیراژ : ۱۰۰۰ جلد
نوبت چاپ : اول - ۱۳۹۷
چاپ : مدیران
قیمت : ۱۰۰۰۰ تومان
شابک : ۰-۲۵۶-۴۳۲-۶۰۰-۹۷۸
تلفن های مرکز پخش : ۳۵۰۹۶۱۴۵ - ۳۵۰۹۶۱۴۶ - ۰۵۱
www. chaponashr. ir

انتشارات ارسطو
چاپ و نشر ایران
Chaponashr.ir

من سگ هستم، نام من با وفا رقم خورده و ملزم به اطاعت از آدم هستم، تا بوده از ما سگ‌ها به وفاداری یاد شده، کسی نمی‌داند راز این وفاداری از کجاست، ما دوستدار و عاشق انسانها هستیم، جانمان را برای نجات آنها به خطر می‌اندازیم، اطاعت از انسانها بر ما واجب شده است چرا که آنها اشرف مخلوقات هستند، حامی و ولینعمت ما هستند، در گذشته‌ها که به ما احتیاج بیشتری داشتند نگهبانی از خانه و مزرعه و گله و بچه‌های صاحبخانه بر عهده ما بود، به همین خاطر شرایط زندگی ما هم بهتر بود. اتاقکی با ظروفی برای خوردن و آشامیدن داشتیم، با توله‌ها و جفتم در امنیت زندگی می‌کردیم، توله‌ها بزرگ می‌شدند و پی زندگی و جفت خود می‌رفتند. اربابان خانه بنابر وظیفه روزی دو یا سه وعده نان و غذا به ما می‌دادند. در میان وعده‌ها هم بچه‌های خانه با مهربانی، با تکه‌های خوردنی که از دستشان می‌افتاد به ما محبت می‌کردند، ما را بغل می‌کردند و نوازش می‌کردند. ما سگها بنا بر وضعیت مالی و مهربانی و توجه صاحبمان به همدیگر پز می‌دادیم و فخر می‌فروختیم. چیزی نگذشت شرایط زندگی تغییر کرد، وسایلی عجیب و غریب با سر وصدا می‌آمدند و می‌رفتند و بچه‌های ارباب بزرگتر شدند و توجه و مهربانی گذشته کمتر و کمتر شد، در گذشته همیشه همراه اربابم و بچه‌هایش می‌رفتم و ازشان مراقبت می‌کردم، اما امروز هر وقت چند قدم همراهشان می‌شوم با پرخاش مرا دور می‌کنند. خانه‌ی جدیدی ساختند در اسباب‌کشی به خانه جدید، دیدم من اتاقک ندارم و نه ظرفی برای آب و نه ظرفی برای غذا، وعده‌های نان و غذا سر جایش نیست، یکبار کم، یکبار زیاد و گاهی هست و گاهی نیست، باید غذا را از روی زمین جمع کنم و برای نوشیدن آب به چاله‌ای و یا شرحه‌ای در کناری روم، بچه‌های خانه بزرگتر شده و صاحب فرزند شده بودند و دیگر کسی توله‌هایم را نوازش نمی‌کرد، در سرما و گرما باید نگران جا و غذایشان می‌شدم، گوشه‌ی دیواری، زیر درختی موقتی اتراق می‌کردیم. یک روز که

برای تهیه غذا بیرون رفتم، موقعه برگشت دیدم توله‌هایم نیست، فقط یکی شان مانده، با نگرانی اینطرف و آنطرف پرسه زدم شاید آنها را پیدا کنم، با خودم گفتم شاید با پدرشان جایی رفته اند همین الآن بر می‌گردند، وقت شیرشان بود و سینه‌هایم متورم شده بود و شیر از آنها فوران می‌کرد. همسرم برگشت و دیدم توله‌ها همراهش نیست، از او پرسیدم، او هم بی‌خبر بود، اطراف خانه و زیر درختها و خانه‌ی همسایه‌ها را جستجو کردیم، بی‌فایده بود، چه بلایی سرشان آمده، همدیگر را سرزنش کردیم که چرا مراقب نبودیم.

در نبود ما اعضای خانواده اربابم بودند، چطور ممکن است آنها به این راحتی گم شوند و یا کسی آنها را بدزدد. روزهای دیگر از سگهای همسایه جستجو کردیم، باغها، مزرعه‌ها و کشتزارها را گشتیم به جاهای دنج آنطرف روستا رفتیم، خبری نشد. انگار توله‌ها آب شده بودند و زمین رفته بودند، در نبود توله‌هایم من و پدرشان گاهی زاری می‌کردیم و گاهی همدیگر را شماتت می‌کردیم، هر وقت شیر سینه‌هایم سرازیر می‌شد دردم بیشتر می‌شد که الان گرسنه اند چه می‌خورند نمی‌دانستیم برای مردشان گریه کنیم یا برای زنده بودنشان، روزها به همین پریشانی گذشت و توله‌ی جا مانده‌ام بزرگتر می‌شد. یک روز سگ همسایه برایم گفت از فلان سگ و او هم از فلان سگ دیگر و او هم از سگ روستای مجاور شنیده، در آنروز که توله هایت گم شدند از اینجا عبور کرده و دیده توله‌ها را سوار ماشین کردند و بردند، آه از نهادم بلند شد، چه کسی، چطور و چگونه بدون اجازه‌ی اربابم و اعضای خانواده‌ی او این کار را کرده باشد. این چه بیرحمی است که توله‌ی شیرخواره را از سینه‌ی مادرش می‌گیرند، چرا و برای چه، من از فرزندان آنها چون توله‌های خودم در نبودشان مراقبت می‌کردم، اما آنها با من چه کردند، من سالها با وفاداری به این خانه خدمت کردم این چه جفایی هست به من روا داشتند. مدتها پیش متوجه تغییر همه چیز شده بودم، بی‌مهری‌ها و کم توجهی ها، اما به این شکل را انتظار نداشتم، باید زودتر متوجه می‌شدم هیچ چیز سر جایش نیست. در خانه‌ی جدید حتی سرپناهی برای من ساخته نشده و شاید هیچوقت ساخته نشود. احساس می‌کنم چیزی در درونم نابود شده، دلم می‌خواهد از اینجا بروم، اما به کدام کوی و دیار بروم، من در این خانه بدنیا آمدم و بزرگ شدم همینطور پدر و مادر

من و اجدادم نسل اندر نسل با خود عهد بستند به این خانه وفادار بمانند و هیچوقت صاحب خود را رها نکنند و این پیمان را هم از من گرفتند، چه کنم پیمان را زیر پا بگذارم و بروم و چون سگهای ولگرد در اطراف روستاها و شهرها برای لقمه نانی پرسه بزنم و انواع تحقیرها و خواری‌ها را بپذیرم، شاید این سگها ولگرد هم که همه کشتنشان را جایز می‌دانند نیز خیانت دیدند و خود را آواره کردند، نه، یا شاید بهتر باشد در گوشه‌ای از این خانه با تمام بی‌مهری‌ها سر کنم و این غم را به زمان بسپارم، شاید گذشت زمان تسکینی بر دردهایم شد.

اربابم خانه‌ای چند طبقه برای خودش ساخته و حتی آلونکی برای من نیست و من ناچارم در گوشه دیوار و یا سایه درختی سر کنم. درد هجران توله‌های گم شده‌ام هنوز پا بر جا بود که متوجه شدم دوباره آبستن هستم. فارغ شدم این بار صاحب چهار توله‌ی دیگر شدم، از طرفی خوشحال و از طرفی نگران که نکنه دوباره آنها را از دست بدهم، زیرا از وقتی که شرایط زندگی تغییر کرده و قانون کنترل جمعیت به میان آمده، اوضاع ما سگ‌ها هم دگرگون شده، از سگ‌های دیگر و حیوانات و پرندگان دیگر می‌شنوم که در سرزمین‌های دیگر از این اتفاق‌ها به مراتب بدتر رخ می‌دهد. در جایی توله‌ها را از مادرشان می‌گیرند و به کسانی دیگرکه احتیاج دارند می‌سپارند و با خشونت آنها را بزرگ می‌کنند که قوی و وحشی باشند و به اهداف صاحبشان عمل کنند. در جایی آنها را از مادرشان می‌گیرند و در بیابان رها می‌کنند که معلوم نیست از گرسنگی می‌میرند یا طعمه جانوران درنده می‌شوند و یا اگر شانس بیارند زنده بمانند چون سگان ولگرد زندگی می‌کنند و یا حتی در جنایتی هولناک آنها را زنده به گور می‌کنند. این کارها را می‌کنند تا برای نگهداریشان دردسری نداشته باشند.ای کاش انسانها برای کنترل جمعیت ما سگ‌ها مانند خودشان راه حل بهتری در پیش بگیرند و اینقدر ما را رنج ندهند.

در گذشته‌ها داستانهایی از مهربانی انسانها نسبت به ما سگ‌ها هست که صاحب خانه‌ای توله سگ بی‌مادری را به سینه‌ی زنش می‌گذارد تا شیر بخورد و نمیرد و اینگونه توله را در نبود مادرش بزرگ می‌کردند و یا در وقت بیماری از سگ شان پرستاری می‌کردند تا بهبود بیابد.